

مقدمه

از سؤالاتی که همواره برای انسان مطرح بوده، سؤال درباره وضعیت خود پس از مرگ است. به این سؤال، پاسخهای متعددی داده شده است. برخی مرگ را نابودی و نیستی دانسته، و آن را خاتمه و پایانی برای وجود انسان شمرده‌اند، اما عموم ادیان، مرگ را پایان انسان ندانسته، بلکه معتقدند که آن صرفاً مرحله‌ای برای گذر از عالمی به عالم دیگر است و انسان همچنان به حیاتش ادامه می‌دهد. اما در باب اینکه این ادامه حیات به چه نحو است، دو دیدگاه رقیب وجود دارد. یک دیدگاه این است که روح (یا به هر حال، امری غیر از بدن دنیوی) در «عالمی دیگر» در ورای این عالم، به حیات خویش ادامه می‌دهد، که در اسلام آن را «عالم برزخ» نامیده‌اند؛ و دیدگاه دیگر این است که روح انسان - جز در موردی که از فرط کمال، با خدا متحد شود، یا از فرط شقاوت، به چنان غذایی گرفتار شود که هیچ راه بازگشتی ندارد - با مردن، از پیکری به پیکر دیگر منتقل می‌شود و زندگی جدیدی را در همین دنیا از سر می‌گیرد و این سلسله توالد و تجدید حیات تا ابد ادامه می‌یابد، مگر اینکه روح در زندگیهای بعدیش یا به اوج کمال برسد، که با مردن، با خدا متحد شود، یا

سوی دیگر، به تبع سایر مناطق جهان، عده‌ای پیدا شده‌اند که مدعی‌اند از طریق هیپنوتیزم می‌توانند اشخاص را به یاد «زندگی قبلی» شان بیندازند، این مسأله اذهان بسیاری از نوجوانان و جوانان را به خود مشغول کرده، که آیا دیدگاه صحیح، همان نظریه تناسخ نیست؟! و طبیعی است که این سؤال، در کلاسهای تعلیمات دینی، که محل پرداختن به سؤالات و مشکلات عقیدتی دانش‌آموزان است، مطرح شود، و مجهز بودن دبیر دینی به پاسخ این اشکالات، ضروری است.

در این شماره، تاریخچه این نظریه مطرح خواهد شد و ان شاء الله در شماره‌های بعدی به ادله موافق و مخالف این نظریه، و توجیه پدیده‌هایی همانند «خاطره زندگی قبلی» که ظاهراً نظریه تناسخ را تقویت می‌کند، خواهیم پرداخت. اما بحث از تاریخچه این نظریه چه فایده‌ای دارد؟ آیا همین که ما به دلایل عقلی یا تجربی، این نظریه را رد کنیم، کافی نیست؟ باید گفت که رنگ و بوی بحث تناسخ، یک رنگ و بوی دینی است، یعنی مقدماتش، مقدماتی است که عموماً ادیان مطرح کرده‌اند، مثل پذیرش روح، زندگی پس از مرگ، توجیه عدالت

معرفی و تاریخچه نظریه تناسخ

حسین سوزنجی

خدا، و ...؛ و همواره این نظریه به عنوان یک نظریه دینی مطرح شده است. فایده بحث تاریخی در این باب، این است که نشان داده می‌شود که اندیشه تناسخ، به لحاظ دینی، اندیشه‌ای اصیل و سابقه دار نیست، و اینکه نظریه‌ای در مقطع زمانی خاصی - بعد از گذشت سالها دینداری مردمان - و آن هم تنها در مکان خاصی مطرح شود، احتمال و حیاتی و الهی بودن آن را بشدت زیر سؤال می‌برد؛ زیرا از دید یک متدین اگر تناسخ صحیح بود بایستی این مطلب از همان اولین دینی که خدا بر بشر فرو فرستاده، برای وی تبیین می‌شد، یا لاقلاً، اندیشه‌ای کاملاً مخالف آن مطرح نمی‌شده است. در واقع این بحث تاریخی، تردیدی جدی در اصالت داشتن این اندیشه به عنوان یک اندیشه دینی، پدید می‌آورد، و اگر هم از دین بیرون رویم، آن وقت اساساً مسأله حیات پس از مرگ (که تناسخ یکی از توجیه‌های آن است) زیر سؤال می‌رود. این بحث تاریخی، نشان خواهد داد که تناسخ نوعی کج فهمی در اعتقادات

به حسیض شقاوت درافتد، که دیگر راه بازگشتی نداشته باشد. این دیدگاه، که به «نظریه تناسخ» (یا «سمساره») معروف است، همواره همراه با نظریه دیگری به نام «قانون کرمه» بیان می‌شود، که این قانون، بیان‌کننده کیفیت حیات بعدی است، و خلاصه آن این است که کردار، گفتار، و پندار هر فرد موجب نتایج و سبب‌اموری است که سرنوشت حیات بعدی او را تعیین می‌کند.^۲

همیشه هنگامی می‌توان به طور صحیح ادعا کرد که ما یک دیدگاهی را «عقلاً» پذیرفته ایم، که دیدگاه رقیب آن را نیز به لحاظ عقلی، مورد بررسی و تأمل قرار داده و مطمئن شده باشیم که دیدگاه رقیب، از توجیه و تبیین مناسبی برخوردار نیست. در اینجا ما قصد داریم به بررسی و تبیین این دیدگاه رقیب، یعنی نظریه تناسخ بپردازیم. امر دومی که ضرورت طرح این بحث را پیش آورده، این است که در سالهای اخیر، خصوصاً از زمانی که از یک سو ترجمه‌هایی از برخی مکاتب هندی وارد کشور ما شده، و از



سرخ

اصیل دینی بوده، و جالب است که ملاصدرا در مورد آن دسته از حکمای برجسته یونانی همچون فیثاغورث و انیادفلس (امپدکلس) که به آنها نسبت داده شده که قائل به تناسخ بوده اند، اظهار می دارد که این، نوعی کج فهمی در اندیشه های آنها راجع به زندگی پس از مرگ است.^۲

تاریخچه

برای بررسی تاریخچه این بحث، ما دوره درپیش روی داریم.

یکی راه ملهم از وحی، و دیگری پژوهش تاریخی مستقل. اگر ما به وحی - لا اقل در ادیان ابراهیمی، یعنی یهودیت، مسیحیت، و اسلام - توجه کنیم، وحی اولین انسان مخلوق را، موحد معرفی می کند، و نبوت را از همان ابتدای خلقت انسان، مطرح می کند، و این آدم اولیه از بهشت هبوط می کند و قرار است با اعمالش پس از مرگ به بهشت برگردد، و خلاصه اینکه اندیشه متعارف ما درباره حیات پس از مرگ از همان ابتدا مورد تأکید و تأیید قرار گرفته است و در سلسله انبیایی هم که در قرآن و انجیل و تورات از آنها یاد شده، هیچگاه بحثی از عقیده تناسخ به چشم نمی خورد. اما از آنجا که شاید مخاطبان ما، به هر دلیلی، این راه را نپذیرند، ناگزیریم تتبعات تاریخدانان در این باب را مدنظر قرار دهیم.

★ **ادیان دوره ماقبل تاریخ:** در اینجا توجه ما به فرهنگهای بسیار قدیمی است که عمدتاً به دوره پیش از نگارش تعلق دارند. تحقیق درباره احوال انسانهای این دوره (از حدود ۲۵ هزار سال پیش تا حدود ۵ هزار سال پیش) با مشکلات جدی ای روبرو است ولی تاریخدانان کوشیده اند بر اساس نقوشی که از این دوره در غارها و ... حک شده، یا وسایلی که از آن عهد به جای مانده، قضاوتی درباره آنها داشته باشند.^۲ این مورخان اظهار داشته اند که «مردمان این فرهنگها، بر خورد دوگانه ای با امواتشان داشته اند. در مورد برخی اموات، به نوعی احترام و قداست قائل بوده اند و برای آنها قربانی می کرده اند و از روح آنها برای امور دنیوی مدد می گرفته اند، و در مورد برخی دیگر، بیم مزاحمتهایی را داشته اند و برای جلوگیری از مزاحمت آنها، تدابیری می اندیشیده اند، مثلاً پس از دفن وی مسیر بازگشت را پر از خار می کرده اند تا پای مرده به آن خارها گیر کند و نتواند بازگردد به جادو و طلسم و ... برای دفع آنها متوسل می شده اند.»^۳ این گزارش نشان می دهد که آنها زندگی پس از مرگ انسانها را، زندگی ای از نوع دیگر، می دانسته اند، نه به صورت زندگی مجدد در قالب جسمی دیگر، زیرا اگر آنها به تناسخ معتقد می بودند، می بایستی نسبت به مردگانشان، نهیمی داشته باشند و نه امید، زیرا آنها هم اکنون به صورت انسان یا حیوانی دیگر، همانند خود آنها می شدند، نه ارواحی مسلط بر آنها و غایب از دیدگان آنها.

★ **ادیان باستان:** این دوره به دوره ای اطلاق می شود که قبیله ها کم کم در یکدیگر ادغام شدند، سازمانهای شهری و کشوری را تشکیل دادند، و ادیان ملی نیز جانشین عقاید پراکنده قبیله و عشیره شد. این دوره از حدود ۲ الی ۳ هزار سال قبل از میلاد آغاز می شود، که برای این دوره، نگاهی گذرا می افکنیم به ادیان در نقاط مختلف جهان:

★ **(آفریقا) مصر باستان:** مردمان مصر باستان معتقد بوده اند که انسانها به همین جسمشان، منتهی در عالمی دیگر، زندگی می کنند، به همین سبب اجسادشان را مومیایی می کرده اند تا آسیمی نبیند و در مواردی، خدم و حشم یک شاه (فرعون) یا ارباب را با وی دفن می کردند، تا در آن دنیا هم خدمتگزار وی باشند، و اموال وی را هم دفن می کرده اند، تا در آن دنیا، همچنان پولدار و ثروتمند

بماند.^۴ پرواضح است که چنین تلقی ای به هیچ وجه با تناسخ سازگار نیست، زیرا بنابه تناسخ، روح هر کسی پس از مرگش، به جسم دیگری منتقل می شود، و به جسم قبلی و اموالی که همراه آن دفن شده، نه نیازی دارد و نه دسترسی ای، و به علاوه خدمه وی که همراه او دفن می شدند، اگر تناسخ صحیح بود، معلوم نبود که هر یک به جسم چه کسی می رود، و لذا پس از مرگ، نمی توانستند برای وی مفید باشند. علاوه بر این در اساطیر مصر باستان، آمده است که «روح انسان پس از مرگ، مسافرتی را به سوی دنیایی آغاز می کند از انتهای علیای رود نیل، در سر راهی که به یک واحه منتهی می شود، که این واحه مرز این دنیا و دنیای مجهول است و پس از پیمودن زمین، در انتهای زمین، به زیرزمین و عالم ستارگان فرو می افتد...»^۵ و معلوم است که اینها هیچیک با تناسخ سازگاری ندارد.

★ **(آسیا) بابلی ها:** در اساطیر بابلی ها نیز به وفور، داستانهایی درباره «سرزمین مردگان» آمده است که از جمله مهمترین آنها یکی داستان هبوط عشت (خدای گیاهان) به سرزمین مردگان است که در واقع توجیهی است برای بی حاصلی درختان در زمستان و سرسبزی مجددشان در بهار (و جالب اینکه این سفر راحتی برای خدایان نیز قائل می شده اند)، و دیگری داستان سفر گیلگمش، حکمران شهر اوروک است که قبل از مرگش با مشقتهای فراوان به سرزمین مردگان سفری می کند تا داروی حیات را بگیرد اما در بازگشت، ماری آن را می دزدد و وی نیز مجبور می شود همانند سایر مردم، پس از چندی بمیرد و «به سرزمین مردگان وارد شود».^۶ این داستانهایی باز زندگی پس از مرگ را در عالمی دیگر ترسیم کرده اند، و لذا باز با تناسخ (که ادامه زندگی در همین عالم است) ناسازگارند.

★ **ایران باستان:** درباره اعتقاد ادیان پیش از زرتشت (یعنی مادها و هخامنشیان)، درباره زندگی پس از مرگ، اطلاع چندانی در دسترس نیست، اما دین زرتشت، مباحثش درباره زندگی پس از مرگ و حتی بهشت و جهنم و اعراف و صراط، بسیار به اسلام نزدیک است. «همه ارواح ناچار بودند که پس از مرگ از پلی بگذرند که پلید و پاکیزه را از یکدیگر جدا می کرد: ارواح پاکیزه در آن طرف پل به «سرزمین سرود» فرود می آمدند و «دوشیزه زیبا و نیرومندی با سینه و پستان برآمده» به آنان خوشامد می گفت و در آن جایگاه جاودانه با اهورامزدا در نعمت و خوشی بسر می بردند؛ ولی ارواح پلید نمی توانستند از این پل بگذرند، و در گودالهای دوزخ سرازیر می شدند؛ هر چه بیشتر گناه ورزیده بودند، گودال دوزخی آنان ژرفتر بود...»^۷ که بسیار شبیه تلقی ما مسلمانان است. با این تفاوت که ظاهراً قیامت را بلافاصله پس از مرگ قائل است.

★ **اقوام سامی (فنیقیها):** نیز عقایدی از این سنخ، همچون اعتقاد به معاد داشتند و کاهنانشان به عبادت کنندگانی که اعمال مطلوبی انجام داده بودند، وعده می دادند که «تو نیز روزی [با افتخار] از گور خود بر خواهی خاست.»^۸ آشکار است که اگر قرار باشد هر فردی در قیامت از گور خود برخیزد، اعتقاد به تناسخ

بی وجه می شود، زیرا در آن صورت لازم می آید که یک نفر از دهها گور برخیزد!

★ (اروپا) **توتون ها**: در میان اقوام اروپایی، نیز اجمالاً به دو مورد از قدیمی ترین آنها اشاره می کنیم: یکی «توتون ها» و دیگری «اسلاوها». توتون ها به نوعی زندگی پس از مرگ در عالمی دیگر قائلند که انسان باید در آنجا از سلسله مراتب و مسیرهایی عبور کند و در آنجا ارواح خوب و بد از هم جدا می شوند. آنها معتقدند که «مادامی که کالبد میت نپوسیده، ممکن است منشأ آزار و عذاب مردگان شود و به صورت روح خون آشام «وامپیر» یا روان شریک درآید... ولی ارواح مردمان نیکوکار، هرگاه بعد از مرگ، تقدیس و تجلیل شوند، باعث سعادت و نیکبختی اعقاب خود را فراهم خواهند ساخت.»^{۱۱} پس اینها نیز به هیچ نوع تناسخ و آمدن در کالبد انسانی دیگر قائل نبوده اند.

اسلاوها نیز «ظاهراً چنین می پنداشته اند که روح بعد از مرگ به صورت جانوری کوچک - همانند پرنده یا موش یا حشره ای درنده، از در و پنجره منزلگاه خارج می شود و در آن حال، اگر از آن روح فراری به مهربانی یاد کرده گهگاه هدایا و اغذیه نثار او نمایند، شاید به صورت روح اشباح خیالی درآمده، در ظلمت شب خمیده به خانه بازآمده، شبها خانه و اصطبل و انبار را محافظت نماید. ولی اگر با آن روح خوش رفتاری نکنند و او را به بدی یاد کنند، در جسم گرگی حلول کرده یا به صورت انسانی گرگ صفت درآمده برای همه ایجاد وحشت و زحمت می نماید و عاقبت دیر یا زود، روح آن مرده از زمین آهنگ رحلت کرده در سفری دور و دراز و پر مشقت به جایگاه بهشت، مکانی که در انتهای جهان قرار دارد، می رود و چون برای این سفر طولانی احتیاج به زاد و توشه دارد، از این رو باید زندگان به او هدایایی نثار کنند یا آنکه او خود از ایشان خواهد ربود.»^{۱۲} شاید بتوان رگه هایی از نظریه تناسخ را در این تلقی یافت. اما این باز با تناسخ فاصله زیادی دارد، یکی اینکه در هنگام مرگ نمی گویند که روح مثلاً به قالب یک پرنده دوباره زاده می شود، بلکه خود روح به آن صورت درمی آید و می رود. دیگر اینکه باز قائلند که اندکی بعد، راه پر مشقت بهشت را در پیش می گیرند نه اینکه همچنان در چرخه تولد و تجدید حیات زمینی بسر ببرند.

چین: در مورد ادیان چین (قبل از ورود بودایی) از مهمترین دینهای آنها، آیین تائو است که تلقی آنها از زندگی پس از مرگ بسیار شبیه مصر باستان و امم آفریقایی و ژاپنیان بوده است، حتی تا آنجا که نه تنها به وجود ارواح اموات و تأثیر آنها قائل بودند، بلکه همانند مصریان، در مواقعی، صدها نفر زنده را با متوفی به خاک می سپردند تا در عالم ارواح به خدمت شخص مرده بپردازند و این عادت وحشیانه تا عهد سلسله چو، در چین مرسوم بوده، ولی کم کم مورد مذمت واقع شده و تدریجاً به جای دفن انسان زنده، به دفن حیوانات قربانی و سپس به دفن نقش یا تصاویری از انسانهای دیگر با مرده، بسنده می کردند. اما بهر حال پرستش ارواح اجداد، و استفاده از کمکهای آنها پس از مرگ و در امان ماندن از شرور ارواح بد کار در میان آنها امری جا افتاده بوده است.^{۱۳}

تا اینجا دیدیم که در میان مردمان باستان در ملل مختلف، عقیده ای به تناسخ وجود نداشته است. حال نوبت به بررسی دو قومی است که عقیده تناسخ در میان آنها پیدا شده یعنی هندوان و یونانیها. از آنجا که سابقه تناسخ در هند بیشتر از یونان است، بحث را از هند آغاز می کنیم:

★ **ادیان هندی**: در مورد هند، حقیقت این است که تا پیش از هجوم آریاییها در اواسط هزاره دوم ق. م، اطلاع چندانی از عقاید و ادیان مردمان بومی آنجا در دسترس نیست و برخی مورخان همچون جان بی ناس و ویل دورانت حدس می زنند که شاید برخی عقاید خاص ادیان آریایی هندی، که در سایر اقوام آریایی یافت نمی شود، مثل همین عقیده تناسخ و قانون کرمه، از هندوان بومی آنجا نشأت گرفته باشد. به هر حال، آنچه به لحاظ تاریخی قابل بررسی است، دوره پس از هجوم آریاییها و پیدایش اولین چهار کتاب مقدسی است که به نام «وداها» معروفند. در این «وداها» نیز شاهدیم باینکه درباره عالم مردگان و زندگی پس از مرگ بحث شده، هیچ نشانی از تناسخ نیست.^{۱۴} مثلاً در «ریگ-ودا» از شخصی سخن رفته «به نام یاما، یعنی انسان نخستین، که پس از مرگ، خدای مردگان شده و بر عالم اموات حکومت می کند. آریاییها این وجود روحانی را ستایش کرده و به نیکی یاد می کنند و به نام او اجساد مردگان را بر روی توده های هیزم نهاده و با سرودهای دینی، می سوزانده اند... در سرودهای ریگ-یاما نه تنها ستایش یاما و روان مردگان فراوان است، بلکه از پدران و نیاکان مردم بسیار یاد کرده اند و معلوم می شود که آریاییهای قدیم درباره ارواح اجداد احترامی به حد ستایش رعایت می کردند.»^{۱۵} البته در این وداها عباراتی بوده که می توانسته به نوعی موهم تناسخ شود، یعنی به حشر جسمانی پس از مرگ معتقد بوده اند مثلاً این عبارت که «با یاما محشور باش، با آباء علوی محشور باش، و از شایستگی و آزادی در علین برخوردار شو. شیطان و معاصی را رها کن. زندگانی دوباره ای، در رخشان، با کامیابی، در کالبدی دیگر نصیب تو باد.»^{۱۶} شاید بتوانیم همان حرفی که ملاصدرا در مورد نظر فیشاغورث و حکمای یونان می زند، در اینجا تکرار کنیم که وی علت انتساب تناسخ به این افراد را نظریه آنها درباره حشر جسمانی دانسته و در ادامه گفته است که متأخرین آنها، این نظریه را درست فهم نکردند و آن را تحت عنوان تناسخ تقریر نمودند،^{۱۷} در اینجا نیز نظریه حشر جسمانی مطرح شده و بعدها این به صورت عقیده تناسخ ظاهر شده است. به هر حال، هندوان این زمان، «به مردگانشان در حد پرستش احترام می گذاشتند و همواره بر روی زمین خوانی برای اموات می گستراندند و از آنها دعوت می کردند که بیایند از آن خوان بخورند و بنوشند.»^{۱۸} و واضح است که اگر روح مرده به کالبدی دیگر در روی زمین منتقل شده باشد، آن هم به صورت طفلی تازه به دنیا آمده، دعوت از آنها برای طعام خوردن، بی معنی خواهد بود.

اما عقیده نسبتاً صریح^{۱۹} درباره تناسخ از «اپانیشادها» آغاز می شود و بسیاری از مورخان نیز او پانیشادها را سرآغاز پیدایش این نظریه دانسته اند.^{۲۰} قضیه از این قرار است که در اواخر قرن هفتم

قبل از میلاد، آریاییها سراسر دره گنگ را تحت قبضه خود درآوردند و تشکیلات و سازمانهای اجتماعی ای در هند پدید آمد. کم کم جامعه به دو طبقه مافوق (آریایی) و مادون (غیرآریایی، بومی) تقسیم شد و طبقه اول هم، خود، به سه طبقه امراء، برهمنان (روحانیون) و عامه (کشاورزان و صنعتگران) تقسیم شدند. در میان برهمنان تدریجاً افکار فلسفی ای پیدا شد و مجموعه ای از نوشته های فلسفی آنان در طی یک دوره سیصد یا چهارصد ساله (تا انتهای قرن سوم قبل از میلاد)، تحت عنوان «اوپانیشادها» گردآوری شد و در اینجاست که برای اولین بار سخن از نظریه تناسخ و قانون کرمه - که توضیحشان قبلاً گذشت - به میان آمد.^{۲۳} از این زمان به بعد، تمامی آیین های بعدی در هند، از این عقاید متأثر شدند. مثلاً آیین جین (جینیزم) نیز با اینکه «واکنشی بود بر ضد مبادی و افکار منتشر شده برهمنان»^{۲۴} و همین طور آیین بودا، علیرغم اینکه برخی مبنای اش با تناسخ ناسازگار و ناهمخوان بود^{۲۵}، این قانون را پذیرفتند، هر چند برخی محققان، معتقدند که «خیلی از مصطلحات فلسفی میان فلسفه بودا و فلسفه های برهمنی، یا به طور کلی هندو، مشترک است، اما فقط در لفظ نه در معنا؛ و «سمساره» [= تناسخ]، «کرمه»، و «نیروانه» از این گونه مصطلحاتند. در آیین بودا «تناسخ» به معنای رفتن یا حلول روان از جسمی به جسم دیگر نیست. بلکه «دوباره زاییده شدن» بودایی، یا دقیقتر بگوییم «نوشدن» یا وجود مجدد، بدون انتقال چیزی به چیز دیگر صورت می گیرد»^{۲۶}؛ اگر این نظر را بپذیریم، در واقع بودا به تناسخی که مورد بحث ماست، قائل نیست.

اما به هر حال از آنجا که مابعد الطبیعه مکاتب برهمنی بسیار پیچیده و دور از دسترس فهم مردم عادی بود، لذا در طی یک دوره هزار ساله (از ۵۰۰ ق. م تا ۵۰۰ میلادی) عده ای از نویسندگان، هجده «پوران» [=داستانهای کهن] مشتمل بر ۴۰۰۰۰ بیت ساختند و آن بحثها را به طور عوام پسندی شرح و تفصیل دادند، که از جمله به جزئیات نظریه تناسخ و قانون کرمه و پروسال دادن به آنها پرداختند^{۲۷} و همین ها باعث رسوخ آن نظر در میان هندوان شدند.

*** یونان باستان:** اکنون مناسب است به سراغ این نظریه در یونان باستان برویم. آنچه از اساطیر یونان که در نوشته های هومرو هر دوت ثبت شده، فهمیده می شود این است که آنها قائل به تناسخ نبوده اند، بلکه برای مردگان، زندگانی ای دیگر در عالم ارواح قائل بودند و البته اگر یکی از قهرمانان می مُرد، به خدایی از خدایان آنها تبدیل می شد، که نمونه معروفش، هرکول است، و البته این بسیار متفاوت است با نظریه تناسخ، که حلول روان از جسمی به جسم دیگر است. تنها موردی که می توان در یونان باستان، رگه هایی از تناسخ را یافت در اورفئوس است. وی نوازنده سحری بود که یک رشته عقاید اسرارآمیز تأسیس کرد، که مهمترین آنها «اموفاژیا» بود، که مطابق آن، زنان در اثر انجام یکسری اعمال رمزآلود، به نوعی حالت وجد می رسیدند و حیوان مقدسی را که از پیش آماده کرده بودند، قطعه قطعه می کردند. جالب اینجاست که خود وی نیز قربانی اعمال «اموفاژیا» شد، یعنی زنان شهر «تراسکیا» او را

قطعه قطعه کردند!^{۲۸} ما غیر از این مورد، دیگر شاهد پذیرش تناسخ نیستیم، تا نوبت به فلاسفه یونان باستان می رسد، که در این میان، به برخی از آنها، عقیده به تناسخ نسبت داده شده، و چنانکه قبلاً گفتیم برخی همچون ملاصدرا، معتقدند آنها نظریه حشر جسمانی را مطرح کرده اند و بعدیها در اثر کج فهمی، آن را تناسخ پنداشته اند. به هر حال اولین فیلسوف در این باب فیثاغورث است که برخی معتقدند وی این نظریه را تحت تأثیر آیین اورفه ای پذیرفته است،^{۲۹} چرا که برخی دیگر از تعالیم آیین اورفه ای نیز در آراء وی یافت شده است. البته از آنجا که یونانیان باستان، اهل گشت و گذار در کشورها بودند و خود فیثاغورث هم به نقاط مختلفی از جهان سفر کرده بود، بعید نیست که وی (و حتی اورفئوس) این را تحت تأثیر هندوان مطرح کرده باشند. مورد مشخص دیگر در این فلاسفه، امپدکلس (ابن اذقلس) است که ظاهراً تحت تأثیر فیثاغوریان این رای را پذیرفته، هر چند کاپلستون معتقد است که بین این نظریه وی و برخی نظریات فلسفی دیگرش تضاد نسبتاً آشکاری وجود دارد،^{۳۰} و باز حرف ملاصدرا تأیید می شود که شاید مقصود وی همان حشر جسمانی بوده است.

بد نیست در پایان این بحث تاریخی، اشاره ای هم به نظریه تناسخ در اسلام! داشته باشیم. جریان به طور خلاصه از این قرار است که در صدر اسلام، گروهی از شیعیان در حق ائمه (ع) راه غلو را بيمودند و قائل به الوهیت آنها شدند و ائمه به شدت با آنها مبارزه کردند که این افراد در مجموع «غلات شیعه» (غلو کنندگان) نامیده می شوند. و ائمه سخنان فراوانی در رد و لعن این گروه ایراد کردند و آنها را کافر دانستند و شیعیان را از اینکه فریب آنها را بخورند بشدت بر حذر می داشتند. اینها خود به فرقه های فراوانی تقسیم می شدند. برخی فقط علی (ع) را خدا دانستند و گفتند خدا در جسم او حلول کرده، برخی هم پیامبر (ص) و هم علی (ع) را و ... اینها تدریجاً سعی کردند برای عقاید افراطی خود، مبنای عقلی ای نیز تدارک ببینند و این در زمانی بود که تمدن اسلامی گسترش فراوانی یافته بود و مسلمانان با کشورها و مردمان فرهنگهای دیگر معاشرت نزدیکی پیدا کردند. این غلات به این مشکل برخورد بودند که چگونه هم پیامبر خداست، هم علی (ع) هم امام صادق (ع) و در عین حال، خدا واحد است. ظاهراً در اثر تماس با هندوان و آشنایی با عقیده تناسخ، این عقیده را از آنها گرفتند و قائل شدند که خدا در حقیقت روحی است به نام روح القدس که ابتدا در جسم حضرت آدم حلول کرد و سپس در جسم حضرت عیسی (به نوعی بر عقاید مسیحیان مهر تأیید زدند) و بعد در روح پیامبر (ص) و پس از رحلت او در روح علی (ع) و سپس در روح تک تک ائمه البته درباره افرادی که خدا در آنها حلول کرده، اختلاف نظر دارند، اما به هر حال، نظریه تناسخ را محمل خوبی برای عقاید باطلشان یافتند و آنقدر بر آن تأکید کردند که همیشه در کتب ملل و نحل، نظریه تناسخ به عنوان یکی از مهمترین نظریه های تمامی فرقه های غلات شیعه، نام برده شده است.^{۳۱} در رد اینها همین بس، که همان کسانی که اینها خدا می دانستند (یعنی ائمه) بشدت از آنها بیزاری می جستند

و آنها را طرد و لعن می کردند و کتب حدیثی شیعه پر است از احادیث در مذمت غلات، و راویان شیعه، هیچگاه به راوی ای که جزء فرقه های غلات باشد، اعتماد نمی کنند.

در اینجا بحث تاریخیچه نظریه تناسخ به پایان می رسد. دیدیم که این نظریه در میان ادیان و مذاهب گوناگون جهان جایی نداشته و تنها در برهه خاص زمانی ای در هند پیدا شده و ابتدا هم نه به این صراحت، بلکه در قالب عباراتی که موهم تناسخ بوده، مطرح شده، و ظاهراً بعدی ها این نظر را تناسخ دانسته و آن را پروبال داده و برای آن جزئیات فراوانی مشخص کرده اند؛ اما به هر حال یک اندیشه اصیل دینی نیست، و چنانکه گفتیم ابتدا در اوپانیشادها مطرح شد، و نویسندگان اوپانیشادها هم به هیچ وجه، ادعای نسبتی نداشته اند و یک عده فیلسوف بودند که نظرات خود را نوشته اند.

به نظر ما، با تحلیلی که ارائه شد، می توان نظریه تناسخ، را نوعی انحراف و بدفهمی نظریه حشر جسمانی دانست. جالب اینجاست که یکی از مهمترین ادله جدلی طرفداران تناسخ، تمسک به حشر جسمانی است، به این معنا که می گویند اگر حشر جسمانی ممکن باشد، تناسخ نیز محال نخواهد بود و به طریق اولی ممکن است. در شماره های بعدی، ان شاء الله علاوه بر بحث از ادله موافقین و مخالفین تناسخ و نقد و بررسی شواهد تجربی ای که مدافعان تناسخ ارائه کرده اند، به تفاوت دقیقی که بین دو نظریه تناسخ و حشر جسمانی هست، اشاره خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که چرا ملاصدرا مسأله تناسخ را مسأله ای که قدمها در آن می لغزند و فهمها در آن گمراه می شوند^{۲۲} معرفی کرده که معتقد است پای بسیاری از سالکان طریق عقل ممکن است، در اینجا بلغزد و خواهیم دید که

*** بحث تاریخی نشان خواهد داد که تناسخ نوعی کج فهمی در اعتقادات اصیل دینی بوده، و جالب است که ملاصدرا در مورد آن دسته از حکمای برجسته یونانی همچون فیثاغورث و انبازقلس که به آنها نسبت داده شده که قائل به تناسخ بوده اند، اظهار می دارد این، نوعی کج فهمی در اندیشه های آنها راجع به زندگی پس از مرگ است.**

*** در میان مردم باستان درملل مختلف، عقیده ای به تناسخ وجود نداشته است.**

*** عقیده نسبتاً صریح درباره تناسخ از «اوپانیشادها» آغاز می شود و بسیاری از مورخان نیز اوپانیشادها را سرآغاز پیدایش این نظریه دانسته اند.**

واقماً احتمال اینکه تناسخ، از لغزشی در عقیده حشر جسمانی ناشی شده باشد، چقدر زیاد است.

پانوشتها

۱. با اقتباس از عبارت: «وَمِنْ رَأْسِهِمُ بَرَزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ». سوره مؤمنون آیه ۱۰۰. برای شرح این دیدگاه، نگاه کنید به ذیل همین آیه در تفسیر المیزان. علامه سید محمد حسین طباطبایی. ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی (قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲، چاپ بیست جلدی)، ج ۱۵، ص ۹۸-۹۷ و ۱۰۷.
۲. برای تفصیل مفاد نظریه تناسخ و قانون کریمه، رک: جان بی. ناس. تاریخ ادیان. ترجمه علی اصغر حکمت (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،



- ۱۲۷۵)، ص ۱۵۵
۲. صدرالدین محمد الشیرازی. الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأریعة. (بیروت: دارلحیاء التراث العربی، ۱۴۱۰ هـ.ق)، ج ۹، ص ۵۶ و ۲۶
۳. البته برخی از این قضاوتها، براساس تحلیلهای نادرستی صورت گرفته است. مثلاً، مورخان براساس بتها و آشکالی که از آن دوره به جای مانده، حکم کرده اند که قدمت مذاهب شرک بسیار بیشتر از قدمت مذاهب توحیدی است، زیرا آثاری از اهل شرک یافته ایم، ولی هیچ اثری دال بر توحید نیافته ایم. پاسخ دقیق و ظریف علامه طباطبایی بدانها این است که اهل توحید، اگر واقعاً خداپرست باشند، به بت و... اعتقادی ندارند، و معلوم است که آثاری از این سنخ باقی نمی گذارند!
۵. جان بی. ناس. تاریخ ادیان، ص ۲۳-۲۵
۶. برای تفصیل تلقی آنها از عالم پس از مرگ ر. ک: جان بی ناس، تاریخ ادیان، ص ۵۷، ۶۰، و ویل دورانت. تاریخ تمدن (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶)، ج ۱، ص ۲۴۴-۲۴۱
۷. جان بی. ناس. تاریخ ادیان، ص ۶۱-۶۲
۸. همان، ص ۷۵-۷۲
۹. ویل دورانت. تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۴۲۹
۱۰. همان، ص ۲۴۸
۱۱. جان بی. ناس. تاریخ ادیان، ص ۱۱۷
۱۲. همان، ص ۱۲۱
۱۳. همان، ص ۳۳۶-۳۳۴ و ویل دورانت. تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۸۵۰-۸۴۹
۱۴. نگاه کنید به: تاریخ ادیان، ص ۱۲۲
۱۵. نگاه کنید به: تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۴۷۹
۱۶. به نقل از ویل دورانت. تاریخ تمدن. ج ۱، ص ۴۶۸. وی می گوید «تا پیش از او پانیشادها، آریاییهای هند، همچون آریاییهای ایران، به جای تناسخ، به طور ساده، به خلود شخصی عقیده داشتند.»
۱۷. جان بی. ناس. تاریخ ادیان، ص ۱۲۸
۱۸. همان، ص ۱۲۸
۱۹. نگاه کنید به پاورقی ۳.
۲۰. جان بی. ناس - تاریخ ادیان، ص ۱۲۸
۲۱. اینکه گفتیم «نسبتاً صریح» بدین دلیل است که برخی عرفای مسلمان که کتاب «اوپانیشادها» را با دقت مطالعه کرده اند، مثل مرحوم علامه طباطبایی، قائلند که «آنچه نظر عمیق و بحث دقیق ما را بدان رهنمون می شود این است که مطالبی که در این مجموعه آمده، حقایق عالیه ای است که بعضی از افراد انگشت شماری که اهل ولایت اله بوده اند آن را کشف کرده و به زبان رمز به شاگردانشان تعلیم داده اند» سپس این شاگردان این مطالب عمیق را که بسی بالاتر از سطح درک عامه است با عبارات ساده ای در اختیار مردم قرار داده اند و اشکال نیز در همین فهم عامه پیدا شده که به بت پرستی و امثال آن انجامیده است. درخصوص مسأله تناسخ نیز «اگر کسی به او پانیشادها مراجعه کند در بسیاری از فصول آن می بیند که تصریح شده به اینکه قیامتی هست و اینکه قیامت عالمی است جلیل که خلقت بدان منتهی می شود و می بیند که در بیان ثواب اعمال و عقاب آنها بعد از مرگ عباراتی آورده که هرچند قابل انطباق بر مسأله تناسخ هست، اما متعین در آن نیست بلکه با مسأله برزخ نیز قابلیت انطباق دارد.» محمد حسین طباطبایی.
- ترجمه تفسیر المیزان، (قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲) ج ۱۰، ص ۴۳۲-۴۳۱؛ ذیل تفسیر آیات ۳۶-۴۹ از سوره هود.
۲۲. مثلاً جان بی. ناس. تاریخ ادیان، ص ۱۵۶-۱۵۴، و ویل دورانت، تاریخ تمدن. ج ۱، ص ۴۶۸
۲۳. جان بی. ناس. تاریخ ادیان، ص ۱۴۸-۱۴۶
۲۴. همان، ص ۱۶۲
۲۵. ویل دورانت، توضیحی درباره «روانشناسی بی روان» بودایی داده است که «نظریه بودا درباره ذهن شبیه نظریه هیوم است یعنی چیز مستقلی به نام ذهن و روان وجود ندارد و تمام آنچه هست خود همین احساسها و ادراکات است... حتی «خود» نیز وجودی متمایز از این حالات روانی نیست، فقط استمرار این حالات است که حالات تازه تر، حالات کهنه تر ارگانیزم را، همراه با عادات روانی و اخلاقی تمایلات و گرایشها، به یاد می آورند... لذا این روان، به صورت یک فرد نمی تواند پایدار بماند و حتی خود بودا هم پس از مرگ به صورت یک شخص باقی نخواهد ماند، تاریخ تمدن. ج ۱، ص ۵۰۰. حال این نظر چگونه با تناسخ، جمع می شود؟ ویل دورانت معتقد است که اصلاً متناقضند و قابل جمع نیستند و به نظر وی علت اینکه بودا سخن از تناسخ به میان آورده، این است که «این عقیده چنان در هند عمومیت دارد که تقریباً هر هندویی آن را، چون اصل یا فرض مسلم، می پذیرد، و بندرت به خود زحمت می دهد که آن را اثبات کند... بودا این اندیشه را همراه با هوایی که تنفس می کرد، گرفت؛ این تنها چیزی است که او گویا هرگز در آن تردید نکرده است.» همان، ص ۵۰۱-۵۰۰. البته چنانکه در متن خواهیم گفت، برخی، این دورا را به این صورت جمع می کنند که اساساً تناسخ نزد بودا به معنایی کاملاً جدید است.
۲۶. این نظر را ع. باشایی، در پاورقی ترجمه کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت، ج ۱، ص ۵۰۰ آورده است و ظاهراً حق با اوست زیرا با تحقیق در سخن بودا معلوم می شود که وی به نظریه وحدت وجود قائل است و برای هیچ چیزی جز خدا، وجودی نمی پذیرد و می گوید «همه انسانها آنچه شما موجود می پندارید، پندار باطل شماست و اینکه شما خود را موجودی مستقل می دانید، امری خیالی و وهمی است و باید به حدی برسید که بفهمید جز خدا، موجودی نیست.» وی نسبت ما و خدا را مثل دریا و آبی که در درون کوزه ای در دریا باشد می داند، و مرگ یعنی شکسته شدن کوزه، و تناسخ یعنی درست شدن کوزه ای جدید و محصور کردن بخشی از آب دریا، معلوم است که این نظر، به هیچ وجه همان تناسخ مورد بحث ما نیست.
۲۷. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۵۸۵-۵۸۵، و جان بی. ناس. تاریخ ادیان، ص ۲۷۷.
۲۸. جان بی. ناس. تاریخ ادیان، ص ۹۰
۲۹. از جمله: فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۴۳-۴۰؛ و جان بی. ناس، تاریخ ادیان، ص ۹۱.
۳۰. فردریک کاپلستون. تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۷۹
۳۱. از جمله نگاه کنید به: عبدالرحمن بدوی. تاریخ اندیشه های کلامی در اسلام. ترجمه حسین صابری (تهران: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴)، ج ۲، ص ۷۱-۴۷؛ و علی محمد ولوی. تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی (تهران: بعثت، ۱۳۶۷)، ج ۱، ص ۷۸-۶۶
۳۲. صدرالدین شیرازی. الاسفار الاربعه، ج ۹، ص ۲

سالنامه، شماره ۱۸